

تأثیرپذیری شجاع در فصل دوم کتاب *انیس‌الناس* از منابع فارسی و

عربی

وحید سبزیان‌پور*

دانشیار دانشگاه رازی، کرمانشاه

مرضیه دبیریان**

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی، کرمانشاه

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۹/۱۷)

چکیده

سرزمین کهن ایران همواره زادگاه ادیبان و دانشمندانی بوده است که توجه به امور اخلاقی را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند. از دیرباز کتاب‌های چندی در زمینه اخلاق و تربیت نگاشته شده است. «انیس‌الناس» یکی از این کتاب‌های اخلاقی و تربیتی است که در سال ۸۳۰ هجری قمری به دست شخصی گمنام به نام «شجاع» به رشته تحریر درآمده است. وی این کتاب را به پیروی از قابوسنامه در بیست فصل نگاشته است و در لابه‌لای مطالب کتاب، عبارات و اشعار فارسی و عربی مرتبط با موضوع را ذکر کرده است. پژوهش حاضر به بررسی و معرفی فصل دوم کتاب *انیس‌الناس* با عنوان «در آداب دوست گزیدن و شرط آن» پرداخته است و تلاش کرده تا ابتدا منابع مورد استفاده نویسنده را در نوشتن کتاب مشخص کند و آنگاه تأثیر اندیشه‌های اسلامی و ایرانی را در این کتاب نشان دهد.

واژگان کلیدی: *انیس‌الناس*، شجاع، قابوسنامه، اخلاق، آداب دوستی.

* E-mail: wsabzianpoor@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: Marzieh.dabirian@yahoo.com

مقدمه

کتاب/نسیس/الناس از کتاب‌های اخلاقی - تربیتی قرن نهم هجری است. مؤلف آن شخصی به نام «شجاع» بوده که هیچ گونه اطلاعی درباره زندگی وی در منابع وجود ندارد. فقط به تصریح خود او، از نوادگان پسرعموی «شاه شیخ ابواسحاق اینجو» بوده است (ر.ک؛ شجاع، ۱۳۵۶: ۳۰۳). چنان‌که از مقدمه کتاب برمی‌آید، این کتاب را به دستور ابراهیم سلطان تألیف کرده است: «گفتند آنکه در باب آداب معیشت دنیا و شروط ملازمت اکابر کبری و آداب صحبت و... کتابی در اخلاق انشا کنی به رسم کُتُب‌خانه آن حضرت (ابراهیم سلطان). این کمینه نیز به حکم المأمور معذور به این امر مشغول گشت». شجاع در مقدمه کتاب نوشته است که این اثر حاصل سخنان حکمت‌آمیز کتاب‌های پیشینیان و تجربیات شخصی او است: «و چیزی چند که در کُتُب اهل حکمت دیده بود و آنچه به تجربه معلوم کرده، اکثر به عبارت خویش ارتباط و انضمام داده و رعایت حُسن عبارت نموده و اختصار لازم داشته ...» (همان: ۱۱).

شجاع کتاب خود را برای ابراهیم سلطان نوشته است. نام کامل او «مغیث‌الدنیا و الدین ابوالفتح ابراهیم سلطان تیموری» مشهور به «ابراهیم سلطان» است که در سال (۷۹۶ ق.) در شیراز به دنیا آمد (ر.ک؛ سمرقندی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۰۴). وی فرزند دوم شاهرخ است که از ۱۴ سالگی در دولت تیموری منصب‌های گوناگون داشته است. مهم‌ترین و آخرین سمت او فرمانروایی فارس بود. وی در چند نوبت به کمک پدر خود شتافت و در تمام موارد در نبرد با دشمنان پدر خود پیروز گردید (ر.ک؛ خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۳: ۶۲۱ - ۶۱۸). ابراهیم سلطان حاکمی مردم‌دار و هنردوست بود. در خوشنویسی دستی توانا داشت و به‌ویژه خط ثلث را به زیبایی می‌نوشت. شانزده ورق نفیس قرآن به خط ابراهیم سلطان در موزه قرآن آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. در موزه‌های پارس، شیراز و مترو پولیتن نیویورک نیز قرآن‌هایی به خط او یافت می‌شود (ر.ک؛ آل‌داوود، ۱۳۸۳، ج ۲: ۵۱۴). افزون بر این، ابراهیم سلطان مردی ادب‌دوست بود و کتابخانه او در شیراز از مهم‌ترین کتابخانه‌های زمان خود به‌شمار می‌رفته است. کتاب/نسیس/الناس به دستور او برای نگهداری در کتابخانه شیراز نوشته شده است.

ایرج افشار در سال ۱۳۵۶ اقدام به چاپ این اثر ارزشمند نمود و در سال ۱۳۷۴ کتاب را به چاپ دوم رساند. افشار در مقدمه/نسیس/الناس از متن کتاب نقل کرده است: «این کتاب

شامل بیست فصل است، ولی متأسفانه نسخه کامل آن موجود نمی‌باشد و کتاب حاضر تا واسطه فصل نوزدهم را در بر دارد» (افشار، ۱۳۵۶: ۱۵).

در منابع جدید و قدیم از این کتاب و نویسندگی‌اش اثری دیده نمی‌شود، تا آنجا که در کشف‌الظنون هم اشاره‌ای به آن نشده است. به نظر می‌رسد که این کتاب با نویسندگی‌اش فراموش شده است و تنها یک نسخه خطی از آن که برای خزانه ابوالفتح ابراهیم سلطان نوشته شده بود، باقی مانده است. این نسخه متعلق به کتابخانه هادی حائری بوده است و هم‌اکنون در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری می‌شود و این تنها نسخه‌ای است که شناخته شده و اساس کار ایرج افشار بوده است.

پیشینه تحقیق

افشار در مقدمه کوتاه خود بر این کتاب به چند مورد کلی اشاره کرده است؛ از جمله اینکه شجاع خود شاعر بود و برخی اشعار او در متن کتاب دیده می‌شود. همچنین به صورت کلی ذکر کرده است که مطالب کتاب برگرفته از آثار دوره‌های قبل مثل *قابوسنامه*، *گلستان*، *بوستان* و *کلیله و دمنه* است. کاظم استادی بدون شرح و توضیح، فصل‌های مربوط به امور زندگی را از این کتاب با نام *سرر زندگی* به چاپ رسانده است.

معرفی کلی اثر

کتاب حاضر از نوزده فصل تشکیل شده است و هر فصل اختصاص به یک موضوع جداگانه دارد. شجاع در فصل‌بندی کتاب از شیوه *قابوسنامه* استفاده کرده است. وی که شخصی آگاه به دو زبان فارسی و عربی بوده، از عبارات و اشعار فارسی و عربی مرتبط با موضوع بهره بسیار برده است و عمده مطالب نثر فارسی خود را از *قابوسنامه* گرفته است. نویسنده علاوه بر استفاده از *قابوسنامه*، از عبارات و ابیات *شاهنامه*، *گلستان*، *بوستان*، *مثنوی معنوی*، *خمسه نظامی*، اشعار عطار و ابن‌یمین و ... بهره بسیار برده است. به علاوه، اشعار عربی و داستان‌های *کلیله و دمنه* نیز زینت‌بخش برخی صفحات این کتاب است.

از نکات قابل توجه در این اثر اینکه شجاع جز در موارد معدود به منبع عبارات و اشعار فارسی و عربی اشاره نکرده است^۱ و به‌ویژه در فصل دوم کتاب که در این پژوهش مورد بررسی

قرار گرفته، منبع هیچ یک از اشعار و امثال عربی و فارسی و نام گوینده را مشخص نکرده است. در این پژوهش اساس کار ما کتاب *انیس/الناس* (چاپ ۱۳۵۶) از ایرج افشار است که برای رعایت اختصار فقط به صفحه و سطر کتاب مذکور ارجاع داده‌ایم و از علایم اختصاری «ن»، «ق» و «خ» به ترتیب برای نامه‌ها، کلمات قصار و خطبه‌های *نهج/البلاغه* استفاده کرده‌ایم.

۱- قابوسنامه

۱-۱) مقایسه فصل‌های کتاب *قابوسنامه* و *انیس/الناس*

با تأمل در کتاب *انیس/الناس* معلوم گردید که همه فصول نوزده‌گانه این کتاب با *قابوسنامه* اشتراک موضوع دارد. فصل اول کتاب با عنوان «در نصایح حکما فرزندان را» برگرفته از پندهای انوشیروان است که در *قابوسنامه* باب جداگانه‌ای را با عنوان «در یاد کردن پندهای نوشین روان» به خود اختصاص داده است. فصل دوم «در باب آداب دوست گزیدن و شرط آن» مشابه باب بیست و هشتم *قابوسنامه*، «در آیین دوست گرفتن» است. فصل سوم «در باب آداب با دشمن زیستن و شرط آن» مشابه باب بیست و نهم *قابوسنامه*، «در اندیشه کردن از دشمن» است. فصل چهارم «در باب آداب جمع کردن مال و شرط آن» معادل باب بیست و یکم *قابوسنامه*، «در جمع کردن مال» است. بقیه فصل‌های این کتاب نیز با فصل‌های کتاب *قابوسنامه* مشابهت دارد که به منظور رعایت اختصار، از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم.

۱-۲) پندهای *قابوسنامه* در *انیس/الناس*

در این کتاب پندهای بسیاری از *قابوسنامه* آمده است؛ از جمله در باب دوم این کتاب ۱۷ عبارت از *قابوسنامه* به شرح زیر نقل شده است:

- ۱- «بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند، ناگزیر باشند از دوستان که مرد اگر بی‌برادر باشد به که بی‌دوست (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۳۹)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۱۷).
- ۲- «حکیمی را پرسیدند: که دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۳۹)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۱۷).
- ۳- «پس اندیشه کن به کار دوستان به تازه داشتن ... پس همواره بی‌دوست بُود (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۳۹)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۱۸).

- ۴- «دیگر اندیشه کن که از مردمانی که با تو به راه دوستی روند و نیم‌دوست باشند ... دوست یکدل شوند (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۳۹)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۱۸).
- ۵- «اسکندر را پرسیدند که: بدین کم‌مایه روزگار این چندین مُلک به چه خصلت به دست آوردی؟ گفت که: به دست آوردن دشمنان به تَلَطُّف و به جمع کردن دوستان به تَعَهَّد (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۰)»^۲ (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۰).
- ۶- «و آنچه اندیشه کن از دوستانِ دوستان که دوستانِ دوستان هم از جمله دوستان باشند و بترس از دوستی که دشمن ترا دوست دارد که باشد که دوستی او از دوستی تو بیشتر باشد. پس باک ندارد از دشمنی با تو کردن از قِبَلِ دشمن تو، و بپرهیز از دوستی که مر دوست تو را دشمن دارد (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۰)»^۳ (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۰).
- ۷- «و اندر جهان بی عیب کس مشناس. اما تو هنرمند باش که هنرمند کم‌عیب بُود (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۰)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۰).
- ۸- «و دوست بی هنر مدار که از دوست بی‌هنر فلاح نیاید (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۰)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۰).
- ۹- «و بنگر میان نیکان و بدان و با هر دو گروه دوستی کن... دوستی هر دو قوم تو را حاصل گردد (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۰)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۳).
- ۱۰- «و دوستی با مردم هنری و نیک‌عهد و نیک‌محضر دار ... معروف و ستوده باشند (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۰)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۴).
- ۱۱- «اما با بی‌خردان هرگز دوستی مکن که دوست بی‌خرد از دشمن بخرَد بَتَر بُود که دوست بی‌خرد با دوست از بدی آن کند که صد دشمن باخِرَد با دشمن نکند»^۴ (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۰)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۸).
- ۱۲- «و حقّ مردمان و دوستان به نزدیک خویش ضایع مکن... دیگر ناشناسنده کردار نیکو (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۱)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۰).
- ۱۳- «بدان که مردم را به دو چیز بتوان دانست که دوستی را شاید یا نه... هر چند آن نه تربت آن دوست او بود (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۱)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۲).

۱۴- «و دوست را به فراخی و تنگی آزمای... چه آن کس را آشنا بُود نه دوست (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۲)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۳).

۱۵- «و با دوستان در وقت گله همچنان باش که در وقت خشنودی و بر جمله دوست آن را دان که تو را دوست دارد و دوست را به دوستی چیزی میاموز که اگر وقتی دشمن شود، تو را آن زیان دارد و پشیمانی سود نکند»^۵ (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۲)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۳).

۱۶- «و اگر درویش باشی، دوست توانگر طلب مکن... دوست درویش داری، روا باشد (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۲)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۴۵).

۱۷- «اما در دوستی مردمان دل استوار دار... دوستی او با تو به طمع باشد نه به حقیقت (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۱۴۲)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۴۵).

۲- سعدی

انیس/الناس سخت متأثر از آثار سعدی است. در باب دوم این کتاب در مجموع ۱ عبارت و ۴۶ بیت از آثار سعدی (گلستان: ۱ عبارت و ۱۴ بیت؛ بوستان: ۲۷ بیت؛ قطعات: ۲ بیت؛ غزلیات: ۱ بیت و مواعظ: ۲ بیت) آمده است:

۲-۱) گلستان

۷ نمونه زیر بخش‌هایی از گلستان سعدی است که در لابه‌لای مطالب باب دوم دیده می‌شود:

۱- «حکما گفته‌اند: برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۶) / (شجاع، ۱۳۵۶: ۱۷).

۲-

«همره اگر شتاب کند همره تو نیست
دل در کسی مبنده که دل‌بسته تو نیست
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۶)» (شجاع، ۱۳۵۶: ۱۸)

۳-

«اگر ز دستِ بلا بر فلک رود بدخوی،

ز دست خوی بَد خویش در بلا باشد»
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۷۴) «(شجاع، ۱۳۵۶: ۱۹).

۴-

«سنگی به چند سال شود لعل پاره‌ای
زنهار تا به یک نفَسش نشکنی به سنگ»
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۸۰) «(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۲).

۵-

«دوست مشمر آنکه در نعمت زند،
لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست،
در پریشان حالی و درماندگی
(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۱) «(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۳).

۶-

«خامشی به که ضمیر دل خویش،
با کسی گفتن و گفتن که مگوی
ای سلیم آب ز سرچشمه ببند
که چو پُر شد نتوان بستن جوی
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۷۱) «(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۸).

۷-

«جوانی پاکباز و پاکرو بود
که با پاکیزه رویی در گرو بود»
.....

چنین کردند یاران زندگانی
ز کار افتاده بشنو تا بدانی»
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۴۸) «(شجاع، ۱۳۵۶: ۵۱).

۲-۲ بوستان

-۱

«عدو را به الطاف گردن ببند
که نتوان به زندان و تیغ و کمند

.....
بر آن مرد کندست دندان یوز
که مالد زبان بر پنیـرش دو روز
(سعدی، ۱۳۶۸: ۸-۸۷) «شجاع، ۱۳۵۶: ۲۰».

-۲

«شهی با غلامان یکی راز گفت
که این را نباید به کس باز گفت

.....
ازان مرد دانا زبان دوختست،
که داند که شمع از زبان سوختست
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۴) «شجاع، ۱۳۵۶: ۳۵».

یادآوری می‌شود که در بوستان به جای «شهی»، «تکش» آمده است.

۲-۳ قطعات

«پدر که جان عزیزش به لب رسید، چه گفت؟
یکی نصیحت من گوش دار جان عزیز
به دوست گرچه عزیزست راز دل مگشای
که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز
(سعدی، ۱۳۸۲: ۱۴۲) «شجاع، ۱۳۵۶: ۳۳».

۲-۴ مواعظ

«غمّاز را به حضرت عالی که راه داد؟!
هم صحبت تو همچو تو ببايد هنروری
امروز اگر بدی کسی گفت پیش تو

فردا نکوهش تو کند پیش دیگری
(سعدی، ۱۳۸۲: ۱۵۰) «(شجاع، ۱۳۵۶: ۴۵).

۲-۵) غزلیات

بیچاره تقدیرند هم صالح و هم طالح
درمانده فرمانند هم عارف و هم عامی
(سعدی، ۱۳۸۲: ۱۱۶) «(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۴).

۳- نظامی

۳-۱) مخزن/الأسرار

در بخش دوم از کتاب *أنیس/الناس* در مجموع ۱۳ قطعه شعر از خمسه نظامی با ۹۵ بیت آمده است:

۱-

مُهر قبولش ننهد شهریار	«تا نبُود جوهر لعل آبدار
.....	
مقبل ایام شو آرام گیر	با دو سه کم زن مشو آرام گیر
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۰۲-۱)	
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۵).	

۲-

آب حیات از دم افعی مپوی	«دوستی از دشمن معنی مجوی
بهرتر ازان دوست که نادان بود	دشمن دانا که غم جان خورد
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۰۲)	
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۸).	

۳-

رفت برون با دو سه همزادگان	«کودکی از جمله آزادگان
.....	
آن که رو پای تواند نهاد	بند فلک را که تواند گشاد
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۰۳)	
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۸).	

۴-

«پرده در دهر درین عالم است
تا شناسی گهر یار خویش
راز تو را هم دل تو محرم است
باز مکن گوهر اسرار خویش
(نظامی، ۱۳۸۶: ۸-۱۰۷)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۱۱).

۵-

«خاصگی محرم جمشید شد
خاص تر از سایه خورشید شد
.....
غنچه که او پرده جان باز کرد
چشمه خون شد چو دهان باز کرد
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۰-۱۰۸)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۴۰).

۶-

«زهر ترا دوست چه داند شکر
عیب ترا دوست چه گوید هنر
.....
دوستی هر که تو را روشن است
چون دلت افکار کند دشمن است
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۰۷)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۴۴).

۷-

«خانه پر عیب شد این کارگاه
خود نکنی هیچ به پیشست نگاه
.....
یا به در افکن هنر از جیب خویش
یا بفکن آینه عیب خویش
(نظامی، ۱۳۸۶: ۸۳)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۴۷).

۸-

«پای مسیحا که زمین می‌نوشت	بر سر بازارچه‌ای می‌گذشت
.....	
گر نه سگی طوق ثریا مکش	ور نه خری، بار مسیحا مکش ^۷
	(نظامی، ۱۳۸۶: ۴-۸۳)
	(شجاع، ۱۳۵۶: ۴۷).

۲-۳) هفت پیکر

۱-

«سگه بر نقش نیکنمای بند	کز بلندی رسی به چرخ بلند
.....	
تا بدین چرخ واژگونه‌نورد،	نفریبی چو زن که مردی مرد»
	(نظامی، ۱۳۸۶: ۶۲۶)
	(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۹).

۲-

«گوهر نیک را ز عقد مریز	زانک بدگوهرست از آن بگریز
.....	
کزدم از راه آنکه بدگهرست	ماندنش عیب و کشتنش هنرست
	(نظامی، ۱۳۸۶: ۶۲۷)
	(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۰).

۳-۳) خسرو و شیرین

۱-

«چنان گو راز خود با بهترین دوست	که پنداری که دشمن‌تر کسی اوست
.....	
میدیش آنچه نتوان گفتنش باز	نیندیشیده به ناگفتنی راز
	(نظامی، ۱۳۸۶: ۳۰۳)
	(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۹).

۲-

هنر دیدن ز چشم بد بیاموز ز عیب دوستانت دیده بردوز

حفاظ آینه این یک هنر بس که پیش کس نگوید غیبت کس»

(نظامی، ۱۳۸۶: ۲۴۳)

(شجاع، ۱۳۵۶: ۹).

۳-۴) لیلی و مجنون

چون مرهم هست نیستش باک آن را که گزد سگی خطرناک

نتوان به هزار مرهمش بست وان را که زبان آدمی خست

(نظامی، ۱۳۸۶: ۵۱۱)

(شجاع، ۱۳۵۶: ۵۰).

۴- عطّار نیشابوری

از منطق الطّیر و مصیبت نامه عطّار، هر یک ۴ بیت و در مجموع ۸ بیت از عطّار نقل شده است:

۱-۴) منطق الطّیر

چون خلیل الله در نزع اوفتاد، جان به عزرائیل آسان می نداد

جان همی باید ستد از وی به تیغ کز خلیل خویش دارد جان دریغ

(عطّار، ۱۳۶۶: ۴۲۳)

(شجاع، ۱۳۵۶: ۴۹).

۲-۴) مصیبت نامه

آن بزرگی گفت می باید بسی، علم و دانش تا شود گویا کسی

لیک باید عقل و حکمت بی قیاس تا شود خاموش یک حکمت شناس

(عطّار، ۱۳۸۵: ۳۷۰)

(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۸).

۵- ابن یمین

از دیوان ابن یمین ۹ قطعه شعر و در مجموع ۲۹ بیت نقل شده است که عبارتند از:

۱-

هر که را دادست ایزد خوی نیک،	گرچه او تنهاست با تن‌ها بُود
وانکه خوی بد قرین حال اوست،	گرچه با تن‌ها بُود، تنها بُود
(ابن یمین، ۱۳۱۸: ۵۹) «	
(شجاع، ۱۳۵۶: ۱۸).	

۲-

«خلق عالم سه فرقه بیش نیند	چون طعامند و همچو داروی و درد
فرقه دیگرند همچون درد	تا توانی به گرد درد مگرد
(ابن یمین، ۱۳۱۸: ۴۱) «	
(شجاع، ۱۳۵۶: ۱۹).	

۳-

«باشد لئیم در نظر عقل چون شبه	بی‌قیمت و کریم بُود در بها چو دُر
.....	
با مردم کریم بپیوند و دوست باش	وَز مردم لئیم چو از دشمنان ببر
(ابن یمین، ۱۳۱۸: ۶۶) «	
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۱).	

۴-

«خِرَد چون کند دوستی با کسی،	که با دشمنان باشد او را صفا
مدار از بدان چشم نیکی از آنک،	شکر کس نخورد از نی بوریا
(ابن یمین، ۱۳۱۸: ۲) «	
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۳).	

۵-

«هر که را با خود مصاحب می‌کنی	بنگرش تا خویش را چون می‌زید
.....	

سالها گر تربیت خواهیش کرد، همچنان باشد که اکنون می‌زید
(ابن‌یمین، ۱۳۱۸: ۶۳-۶۲)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۳).

۶-

«ای پسر همنشین اگر خواهی، همنشینی طلب ز خود بهتر
وَر چه باشد فسرده طبع انگشت، چون به آتش رسد، شود اخگر
(ابن‌یمین، ۱۳۱۸: ۶۴)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۴).

۷-

«زِ ناجنس بگریز اگر آفتاب است تو را سایه خود بس آر یار خواهی
.....
کزین قوم امید وفا آن چنانست، که آب حیات از دم مار خواهی
(ابن‌یمین، ۱۳۱۸: ۱۳۳)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۷).

۸-

«هرچه می‌بخشی به کس، آن را جزا از وی مخواه
و آنچه می‌گویی بکن و آن را که کردی، وامگوی
گر بدین صورت توانی بردن، ای جان عزیز!
همتت گو فرق فرق را به زیر پا بیوی»
(ابن‌یمین، ۱۳۱۸: ۱۳۲-۱۳۱)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۲).

۹-

«مزن دم از آنچت گزیرست از آن که حمل افتد این شیوه بر بی‌هشی
.....
زِ گفتن پشیمان بسی دیده‌ام ندیدم پشیمان کس از خامشی
(ابن‌یمین، ۱۳۱۸: ۲۲۹-۲۲۸)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۷).

۶- مثنوی مولوی

از مثنوی معنوی ۲ بیت در این کتاب نقل شده است:

«کبر زشت و از گدایان زشت‌تر روز سرد و برف و آنکه جامه تر
چند دعوی دم و باد و بروت ای تو را خانه چو بیت‌العنکبوت^۸
(مولوی، ۱۳۷۹، د ۱: ۱۰۶)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۲).

۷- شاهنامه

از شاهنامه فردوسی ۲ بیت نقل شده است.

«ستون خرد بردباری بُود سبک‌سر همیشه به خواری بُود
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۴۲۵)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۰).
حدیثی بُود مایه کارزار خلالی ستونی کند روزگار
(فردوسی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۷۰)؛ به
نقل از دهخدا» (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۷).

۸- انوری

۵ بیت از دیوان انوری نقل شده است:

«چهار چیز بُود زانِ مردم هنری
که مردم هنری زان چهار نیست بری
.....
چهارم آنکه کسی گر به جای تو بد کرد
چو عذر آرد نام گناه او نبری
(انوری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۷۳۸)»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۵۰).

۹- امیر خسرو دهلوی

۱ بیت از دهلوی نقل شده که ذیل ۲ بیت از خمسه نظامی آمده است»

«رشته چو گسست بست تواند لیکن به میان گره بماند»
(شجاع، ۱۳۵۶: ۵۰).
«چون رشته گسست می توان بست اما گرهیش در میان هست»
(دهلوی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۶۲؛ به نقل از دهخدا).

اشعار و عبارات عربی

در فصل دوم از کتاب *انیس الناس*، هفت حدیث از امام علی^(ع) نقل شده است^۹، همچنین پنج عبارت عربی و یک بیت عربی آمده است.

نثر اللالی (سخنان منسوب به امام علی^(ع))

به نظر می رسد شجاع به کتاب *نثر اللالی* اثر فضل بن حسن طبرسی توجه ویژه ای داشته است، به گونه ای که حدود ۴۴ عبارت از ۳۱۳ جمله منسوب به امام علی^(ع) در این کتاب، در *انیس الناس* نیز دیده می شود. در بخش دوم این کتاب، ۱۳ عبارت و بیت عربی وجود دارد که ۷ عبارت از آنها از کتاب *نثر اللالی* به شرح زیر نقل شده است^{۱۰}:

۱- «عَدُوٌّ غَافِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ: دشمن دانا بهتر از دوست نادان است» (طبرسی، ۱۳۸۴: ۸۶) (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۸).

۲- «بِرَّكَ لَا تُبْطِلُهُ بِالْمِنَّةِ: نیکی خود را با منت باطل مکن»^{۱۱} (طبرسی، ۱۳۸۴: ۵۴) (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۱).

۳- «وَزَرَ صَدَقَةَ الْمَنَانِ أَكْثَرَ مِنْ أَجْرِهِ: گناه صدقه با منت بیش از اجر آن است»^{۱۲} (طبرسی، ۱۳۸۴: ۱۰۶) (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۱).

۴- «بَلَاءُ الْإِنْسَانِ مِنَ اللِّسَانِ: بلای انسان از زبان است»^{۱۳} (طبرسی، ۱۳۸۴: ۵۴) (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۷).

۵- «مَا نَادَمَ مَنْ سَكَتَ: کسی که سکوت کرد، پشیمان نگشت»^{۱۴} (همان: ۳۷). این مفهوم در *نثر اللالی* به صورت «مَا نَدَمَ مَنْ سَكَتَ» آمده است (طبرسی، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

۶- «يَعْمَلُ النَّمَامُ فِي سَاعَةِ فِتْنَةِ أَشْهُرٍ: سخن چین در یک ساعت به اندازه ماهها فتنه می کند» (طبرسی، ۱۳۸۴: ۱۰۸) (شجاع، ۱۳۵۶: ۴۵).

۷- «أُخُوکَ مَنْ وَاسَاکَ فِی الشَّدَّةِ: برادر تو کسی است که تو را در سختی یاری کند»^{۱۵} (طبرسی، ۱۳۸۴: ۵۲) (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۳).

۱- «فُلَانٌ لَّیِّمٌ فَإِذَا أُکْرِمَتْهُ أَهَانَکَ وَإِذَا أَحْسَنْتَهُ أَسَاءَکَ: فلانی شخص فرومایه است. اگر او را احترام کنی، به تو اهانت می‌کند و اگر به او نیکی کنی، به تو بدی می‌کند»^{۱۶} (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۲).

۲- «السَّلَامَةُ فِی الْوَحْدَةِ: سلامت در تنهایی است» (همان: ۲۶).

۳- «الْإِحْسَانُ أَكْبَرُ مِنْ أَجْرِهِ: (ارزش) نیکی کردن بیشتر از اجر آن است»^{۱۷} (همان: ۳۱).

۴- «نَهَايَةُ الذِّكْرِ بَدَايَةُ الْفِكْرِ: پایان ذکر شروع فکر است» (همان: ۳۷).

۵- «النَّاسُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مَنِعَ: آدمی نسبت به آنچه که منع می‌شود حریص است»^{۱۸} (همان: ۳۸).

«جَرَاحَاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّيَامُ وَلَا يَلْتَامُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ»^{۱۹}

(همان: ۵۰).

یعنی؛ برای زخم نیزه‌ها التیام وجود دارد، (ولی) آنچه را که زبان مجروح کند، برای آن درمانی نیست.

۱- اندیشه‌های ایرانی در *أنیس الناس*

از آنجا که کتاب *أنیس الناس* یک کتاب اخلاقی است و دستورهای اخلاقی ایرانیان و اسلام شباهت بسیاری به هم دارد، مضامین بسیاری از پندهای اخلاقی هم در اقوال منسوب به ایرانیان دیده می‌شود و هم در فرهنگ اسلامی. در این بخش، تلاش کرده‌ایم برخی مضامین مشهور در ایران باستان را معرفی کنیم^{۲۰}:

۱-۱) برادر هم دوست به^{۲۱}

- «حکیمی را پرسیدند: که دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به» (همان: ۱۷)؛ «قِيلَ لِبُزْرِجْمَهَرٍ: مَنْ أَحَبَّ إِلَيْكَ: أَخُوکَ أَمْ صَدِيقُکَ؟ فَقَالَ: مَا أَحَبَّ أَخِي إِلَّا إِذَا كَانَ لِي صَدِيقًا: به بزرگمهر گفتند: چه کسی را بیشتر دوست می‌داری؟ برادرت یا دوستت را؟ گفت: برادرم را دوست ندارم مگر اینکه دوست من باشد» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۹).

۲-۱) تنهایی^{۲۲}

«السَّلامَةُ فِي الْوَحْدَةِ» (شجاع، ۱۳۵۶: ۲۶). این سخن معادل عبارت‌های زیر است:

«السَّلامَةُ فِي الْعَزَلَةِ: سلامتی در گوشه‌گیری است» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶ق: ۷؛ منسوب به هوشنگ).

«کم‌رنجی در تنهایی است» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۲۰؛ از پندهای مکتوب بر تاج انوشروان).

۳-۱) حفظ دوستی

«سنگی به چند سال شود لعل‌پارهای
 زنهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ»
 (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۸۰)
 (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۲).

سعدی و بزرگمهر دوست را به ترتیب به گوهر و ظرف (شیشه‌ای) تشبیه کرده‌اند که هر دو با یک ضربه از بین می‌روند.

قَالَ لِبُزْجَمِهِ: «مَا بَالَ مُعَادَاةَ الصَّدِيقِ أَقْرَبَ مَأْخِذًا مِنْ مُصَادَقَةِ الْعَدُوِّ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ كَسْرَ الْإِنَاءِ أَهْوَنُ مِنْ إِصْلَاحِهِ: به بزرگمهر گفتند: چرا دشمنی دوست از دوستی کردن دشمن بیشتر مورد مؤاخذه قرار گرفته است؟ پاسخ داد: به خاطر اینکه شکستن ظرف از اصلاح آن آسان‌تر است» (آبی، ۱۴۲۴ق، ج ۷: ۳۲).

۴-۱) رازداری

- «پس چون تو سرِّ خود را نگاه نداشتی و به دوست خویش در میان نهادی، از غیری طمع مدار که نگاه دارد»^{۲۳} (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۴).

* «و جز با خود راز خویشتن مگوی. اگر بگویی، آن سخن را زان پس راز مخوان» (ابن‌وشمگیر، ۱۳۶۶: ۴۶).

+ «اگر خواهی راز تو را دشمن نداند، با دوست مگوی» (همان: ۵۲؛ از پندهای انوشروان).

عطار در مصیبت‌نامه این پند انوشروان را به نظم کشیده است:

«این سخن نقل است از نوشیروان
گفت اگر خواهی که رازت در جهان،
دشمنت شناسد از زشتی که اوست
تو به نیکویی مگو در پیش دوست»
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۵: ۳۷۱-۳۷۰).

۵-۱) خطر زبان

«شهی با غلامان یکی راز گفت	که این را نباید به کس باز گفت
.....	
ازان مرد دانا زبان دوختست،	که داند که شمع از زبان سوخت
	(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۴)
	(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۵).

خطر و آسیبی که زبان به آدمی می‌زند، در حکایت زیر از بهرام گور دیده می‌شود: «كَانَ
بِهَرَامُ جُورَ قَاعِدًا لَيْلَةً تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَسَمِعَ مِنْهَا صَوْتَ طَائِرٍ، فَرَمَاهُ فَأَصَابَهُ، فَقَالَ: مَا أَحْسَنَ حِفْظَ
اللِّسَانِ بِالطَّائِرِ وَالْإِنْسَانِ! لَوْ حَفِظَ هَذَا لِسَانَهُ مَا هَلَكَ: شَبِي بِهَرَامِ زِيرَ دِرْخْتِي نَشِستَه بُوْد، صَدَا
پرنده‌ای را شنید، پس تیری به طرف آن پرتاب کرد و آن را هلاک کرد. سپس گفت: برای
انسان و پرنده نگه داشتن زبان چه نیکوست! اگر این پرنده، زبانش را نگه می‌داشت، هلاک
نمی‌شد» (زمخشری، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۱۳۷ و ابن‌حمدون، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۲۳۸).

همچنین بزرگمهر گفته است: «قَالَ بُزْرَجْمَهْرُ: مَنْ مَلَكَ طُولُ لِسَانِهِ أَهْلَكَهُ فَضْلُ بَيَانِهِ:
بزرگمهر گوید: هر کس درازی زبانش بر او حکومت کند، سخنان زیادی‌اش، او را هلاک
می‌کند» (وطواط، ۱۴۲۹ق: ۲۳۰).

۶-۱) دوست واقعی

«دوست مشمر آنکه در نعمت زند
لاف یاری و برادر خواندگی

.....
 دوست آن باشد که گیرد دستِ دوست،
 در پریشان حالی و درماندگی^{۲۴}
 (سعدی، ۱۳۸۱: ۷۱) «(شجاع، ۱۳۵۶: ۳۳).

ابیات زیر هرگونه تردیدی را در شهرت این مضمون در ایران باستان از میان برده است:

قَالَ الْحَكِيمُ الْفَارِسِيُّ بُزْرَجْمِهْرُ ثُمَّ مَزْدَكُ
 لَا تَرْضَيْنَ مِنَ الصَّدِيقِ بِكَيْفِ أَنْتَ وَ مَرْحَباً بِكَ
 حَتَّى تُجَرِّبَ مَا لَدَيْهِ لِحَاجَةٍ إِمَّا بَدَتْ لَكَ
 فَإِذَا وَجَدْتَ فِعَالَهُ كَمَقَالِهِ فَبِهِ تَمَسَّكَ
 (ثعالبی، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ۴۰۳).

یعنی؛ بزرگمهر، حکیم ایرانی و مزدک گفته‌اند: از دوست به «حالت چطور است» و «سلام»
 راضی نشو، مگر اینکه او را در زمان حاجتی که پیش می‌آید امتحان کنی، پس اگر کارهایش را
 مانند سخنانش یافتی، به او اعتماد کن.

اشعار بی‌نام و نشان

در بخش دوم از کتاب *انیس/الناس* چند بیت فارسی دیده می‌شود که گوینده آنها پیدا نشد:

—۱

«چهار چیز به چار دگر بُود محتاج
 بیان کنم همه را گر تو مستمع باشی
 خُرد به تجربه، خویشی به دوستی با هم
 نَسَب به فخر حسب، سروری به زرپاشی»
 (شجاع، ۱۳۵۶: ۱۷).

دو بیت بالا شباهت زیادی به سخن زیر از اردشیر بابکان دارد: «أَرْدَشِيرُ بْنُ بَابِك: أَرْبَعَةٌ تَحْتَاجُ إِلَى أَرْبَعَةٍ: الْحَسَبُ إِلَى الْأَدَبِ، وَالسُّرُورُ إِلَى الْأَمْنِ، وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ، وَالْعَقْلُ إِلَى التَّجَرِبَةِ» (ثعالبی، ۱۴۲۱ق: ۲۱۹ و نیز ر.ک؛ سبزیان پور و حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۱۱).

۲-

ای عزیزا نصیحتی کنم	وَزْ بَد و نیک آن تفکر کن
.....	
با اصیلان ره تواضع گیر	با فرومایگان تکبر کن
	(شجاع، ۱۳۵۶: ۲۲).

۳-

«دلا چون کوه شو در بردباری	اگر خواهی که لعل از کان برآری
درین کارش قدم چون استوارست	ازان با اهل معنی یار غارست
	(همان: ۳۱).

نتیجه‌گیری

أنیس الناس اثر شجاع از کتاب‌های اخلاقی - تربیتی قرن نهم است که به تقلید از *قابوسنامه* نگاشته شده است. این کتاب از نوزده فصل تشکیل شده است که هر فصل اختصاص به یک موضوع جداگانه دارد. شجاع در فصل‌بندی کتاب از شیوه *قابوسنامه* استفاده کرده است. وی که شخصی آگاه به دو زبان فارسی و عربی بوده، از عبارات و اشعار فارسی و عربی مرتبط با موضوع بهره بسیار برده است و عمده مطالب نثر فارسی خود را از *قابوسنامه* گرفته است. نویسنده علاوه بر استفاده از مطالب *قابوسنامه*، از عبارات و ابیات *شاهنامه* حکیم فردوسی، *گلستان* و *بوستان* سعدی، *مثنوی مولوی*، *خمسه نظامی*، اشعار *عطار*، *ابن‌یمین* و ... بهره فراوان برده است. افزون بر این، احادیث و اشعار عربی نیز زینت‌بخش برخی صفحات این کتاب است. این کتاب آینه‌ای از فرهنگ اسلامی و ایرانی است و مضامین *قرآن کریم*، سخنان امام علی (ع)، حکمت‌های ایرانی، اشعار حکیمانه شاعران فارسی‌زبان و عربی‌زبان در این کتاب موج می‌زند.

وجود مضامین مشترک در فرهنگ اسلامی و ایرانی که شجاع نیز در فصل دوم کتاب خود متأثر از آنهاست، نشانه قرابت فکری و فرهنگی دو فرهنگ اسلامی و ایرانی است که در یک

زنجیره تاریخی با معیارهایی چون تعالیم دینی، مشترکات اخلاقی و عقلانی و نیز تأثیر و تأثر دو فرهنگ اسلامی و ایرانی در یکدیگر توجیه می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- از جمله در صفحه ۶۳ یک حکایت از کلیله و دمنه، در صفحه ۱۴۵ یک بیت از سعدی، در صفحه ۱۹۴ یک عبارت از تفسیر کشاف زمخشری، در صفحه ۳۰۸ یک بیت از حسان بن ثابت و در صفحه ۶۲ یک حدیث از پیامبر (ص) آورده است که به گوینده این عبارت‌ها اشاره کرده است.

۲- احتمالاً عنصرالمعالی این سخن را از منابع عربی گرفته است: «قِيلَ لِلْإِسْكَندَرِ بِمَ نِلْتَ مَا نِلْتَ؟ قَالَ: بِاسْتِمَالَةِ الْأَعْدَاءِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى الْأَصْدِقَاءِ» (الطوطوسی، ۱۲۸۹ق: ۶۱). مضمون این سخن اسکندر در این مثل عربی دیده می‌شود: «آخِ الْأَكْفَاءَ وَدَاهِنِ الْأَعْدَاءَ» با همتایان (دوستان) برادری کن و با دشمنان مدارا» (میدانی، بی‌تا، ج ۱: ۷۶).

۳- سعدی در باب اوّل بوستان از عارفی به نام خدادوست نام می‌برد که به چهره مرزبان ستمگری که به دیدار او آمده بود، نگاه نمی‌کرد. وقتی مرزبان علت را جویا می‌شود، می‌گوید: تو با مردمی که من آنها را دوست می‌دارم، دشمنی می‌کنی و من نمی‌توانم دشمن دوستانم را دوست بدارم (ر.ک؛ سبزیان‌پور و حسنی، ۱۳۹۲: ۳۳۸-۳۳۷).

ندارم پریشانی خلق دوست	«وجودت پریشانی خلق از اوست
نپندارمت دوستدار منی	تو با آنکه من دوستم دشمنی
چو دانم که دارد خدا دشمن	چرا دوست دارم به باطل منت
برو دوستداران من دوست دار	مده بوسه بر دست من دوست‌وار
نخواهد شدن دشمن دوست، دوست»	خدادوست را گر بدرند پوست،
(سعدی، ۱۳۶۸: ۵۷).	

این مضمون در نهج‌البلاغه آمده است: «أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ؛ فَأَصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ، وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ. وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَ عَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَ صَدِيقُ عَدُوِّكَ: دوستان و دشمنانت سه گروه هستند. اما دوستان: دوست تو و دوست دوست تو و دشمن

دشمن تو. دشمنانت: دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمن تو» (نهج البلاغه/ ق ۳۰۱)؛ «لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقَكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ: دشمن دوست را دوست مشمار؛ زیرا با دوستت دشمنی می کند» (همان/ ن ۳۱). در کلیله و دمنه آمده است: «إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الصَّدِيقِ أَنْ يَكُونَ لِصَدِيقِ صَدِيقِهِ صَدِيقًا وَ لِعَدُوِّ صَدِيقِهِ عَدُوًّا: همانا از نشانه های دوست این است که برای دوست دوستش، دوست باشد و برای دشمن دوستش دشمن باشد» (ابن مقفع، ۱۳۵۵: ۱۸۴)؛ «چرا دوست خوانی کسی را که دشمن دوستان تو باشد» (ابن وشمگیر، ۱۳۶۶: ۵۱). این مضمون در اشعار عربی نیز دیده می شود از جمله:

«عَدُوِّي الَّذِي أَحَا عَدُوِّي وَ مَنْ يَكُنْ صَدِيقٌ صَدِيقِي فَهُوَ لِي صَاحِبًا»
(بشار، ۱۴۱۳ق: ۱۸۹).

یعنی؛ دشمن من کسی است که با دشمن من دوستی کند و کسی که دوست دوست من باشد، دوست من است.

«عَدُوُّ صَدِيقِي دَاخِلٌ فِي عَدَاوَتِي وَ إِنِّي لِمَنْ وَدَّ الصَّدِيقَ وَدُوْدٌ»
(همان، ج ۱: ۳۶۴).

یعنی؛ دوست دشمن من، در زمره دشمنان من است و من دوست کسی هستم که دوست مرا دوست بدارد.

۴- این مضمون نیز در ایران باستان مشهور بوده است: «از دوست نادان دوری کنید» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۱۸؛ از پندهای مکتوب بر تاج انوشروان)؛ «الْجَاهِلُ عَدُوٌّ نَفْسِهِ فَكَيْفَ يَكُونُ صَدِيقُ غَيْرِهِ: نادان دشمن خودش است. پس چگونه می تواند دوست دیگران باشد» (وطواط، ۱۴۲۹ق: ۱۶۰؛ از سخنان بزرگمهر). ابشیهی این ضرب المثل را مولد و غیرعربی (و به احتمال قوی ایرانی) دانسته است: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ خَصْمُهُ عَاقِلًا: از سعادت انسان این است که دشمنش عاقل باشد» (ابشیهی، ۱۴۱۹ق: ۳۸).

۵- در دو جای دیگر *قابوسنامه* این مضمون وجود دارد: «جنگ چندان کن که آشتی را جای بُود» (ابن وشمگیر، ۱۳۶۶: ۷۹)، «پس اندازه همه کارها نگاه دار، خواه در دوستی، خواه در دشمنی» (همان: ۱۴۹).

این مضمون در نهج البلاغه آمده است: «أَحِبُّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَّا، وَ أَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَّا: دوست خود را از روی میانه روی دوست بدار، شاید روزی با تو دشمن گردد و دشمن خود را به اعتدال دشمن بدار، شاید روزی با تو دوست شود» (نهج البلاغه/ ق ۲۷۳). این مضمون در اقوال منسوب به ایرانیان، کللیه و دمنه و الأدب الصغیر هم دیده می شود: «قَارِبَ عَدُوِّكَ بَعْضَ الْمُقَارَبَةِ لِتَنَالَ حَاجَتَكَ وَ لَا تُقَارِبُهُ كُلَّ الْمُقَارَبَةِ فَيَجْتَرِيَّ عَلَيْكَ...: به دشمن آنقدر نزدیک شو که به خواست خود دست یابی، کاملاً به او نزدیک نشو که بر تو جسور شود» (ابن مقفع، ۱۳۵۵: ۲۰۳؛ نیز ر.ک؛ همان، بی تا: ۵۲ و ابن مسکویه، ۱۴۱۶ق: ۷۷؛ از اقوال منسوب به ایرانیان).

۶- شبیه این داستان در کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات آمده است، چنان که: «سه نفر از مسلمانان صدر اسلام در جنگ تبوک با ایثار آب اندک به یکدیگر به شهادت رسیدند...» (عوفی، ۱۳۸۶: ۲۴۶). حسینعلی محفوظ این حکایت گلستان را متأثر از داستان بخشش و ایثار «کعب بن مامه» دانسته است (ر.ک؛ محفوظ، ۱۳۷۷: ۱۶۲). نوشته اند کعب در تابستان با جمعی سفر می کرد. قافله راه را گم کرد و آبی اندک داشتند و ناچار برای هر کس مقداری از آن معین شد. کعب تا سه روز سهم آب خود را به مردی از بنی نمر که همسفر او بود، بخشید و خود از تشنگی از پا درآمد. از این رو، به ایثار و کرم معروف شده است.

۷- در روضه خلد این حکایت به صورت نثر چنین آمده است: «آورده اند که مسیح با طایفه ای می گذشت. حیوانی مرده بر راه افتاده دیدند. هر کس در او عیبی گفتند و دماغ بگرفت. مسیح، علیه السلام، گفت: «أَلَمْ تَرَوْا إِلَى أَسْنَانِهِ كَيْفَ ابْيَضَّتْ كَاللَّآلِي؟: چرا دندانهای سپید وی را نمی بینید که به مروارید ماند؟» (مجد خوافی، ۱۳۹۲: ۷).

۸- معادل این مضمون در ادب عربی این جمله است: «أَبْغَضُ النَّاسِ ذُو عُسْرِ يَخْطِرُ فِي رَدَائِهِ كِبَرُ: منفورترین انسان ها مستمندی است که از روی غرور و تکبر راه می رود» (اصفهانی، ۱۴۲۰ق: ج ۱: ۳۲۲).

«فَخَرَّ بِلَا حَسَبٍ عَجَبٌ بِلَا أَذَبٍ كِبَرٌ بِلَا دِرْهَمٍ هَذَا مِنَ الْعَجَبِ»

(همان).

خانه عنکبوت در پاره دوم بیت نیز برگرفته از آیه «وَإِنْ أُوْهَنَ الْبُيُوتُ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتُ» (العنكبوت/ ۴۱) است.

۹- این احادیث را در مقاله حاضر، ذیل عنوان *نثر اللالی* (سخنان منسوب به علی (ع)) نقل کرده ایم.

۱۰- لازم به یادآوری است که اغلب این عبارتهای عربی با کمی تفاوت در کتاب *غررالحکم* نیز آمده است، ولی با توجه به شباهت تام این عبارتها با کتاب *نثر اللالی* بعید می نماید که منبع شجاع کتاب *غررالحکم* باشد. ضمناً شجاع هیچ یک از این عبارتهای عربی را به علی (ع) نسبت نداده است.

۱۱- «أَحْيُوا الْمَعْرُوفَ بِأَمَاتِهِ فَإِنَّ الْمَنَّةَ تَهْدِمُ الصَّنِيعَةَ: کارهای نیکو را با کشتن آنها (پوشیده داشتن) زنده بدارید که همانا منت کارهای نیک را ویران می کند» (آمدی، بی تا: ۳۸۱)؛ «الْمَنَّةُ تَهْدِمُ الصَّنِيعَةَ: منت نیکوکاری را نابود می کند» (میدانی، بی تا، ج ۲: ۲۸۷).

۱۲- این عبارت در *أنیس الناس* چاپ افشار به شکل ناقص «ورر منان الإحسان (?)» آمده است و توضیحی درباره آن داده نشده که شکل صحیح آن چنین است: «وَزُرَّ صَدَقَةُ الْمَنَّانِ أَكْثَرُ مِنْ أَجْرِهِ». «وَزُرَّ صَدَقَةُ الْمَنَّانِ يَغْلِبُ أَجْرَهُ: سنگینی صدقه ای که با منت باشد، بیشتر از اجرش است» (آمدی، بی تا: ۳۹۰).

۱۳- «بَلَاءُ الْإِنْسَانِ فِي لِسَانِهِ: بلای انسان در زبانش است.» (آمدی، بی تا: ۲۱۳)؛ «رُبَّ رَأْسٍ خَصِيدٍ لِسَانٍ: چه بسا سری که درو شده زبان است» (میدانی، بی تا، ج ۱: ۳۰۶).

۱۴- در ادب عربی آمده است: «مَنْ سَكَتَ سَلَّمَ: هر که سکوت کند، سالم می ماند» (أبشیهی، ۱۴۱۹ق: ۳۵).

لَكَ مِنْ دَاءِ الْكَلَامِ	مُتَّ بِدَاءِ الصَّمْتِ خَيْرٌ
جَمَّ فَاهُ بِلِجَامٍ	إِنَّمَا السَّالِمُ مَنْ أَلْـ

(ابونواس، ۱۹۷۲م، ج ۲: ۱۶۴).

یعنی؛ با درد سکوت بمیر؛ زیرا بهتر از درد گفتن است. سالم کسی است که دهانش را لگام می‌زند.

«وَإِنْ لَمْ تَجِدْ قَوْلًا سَدِيدًا تَقُولُهُ فَصُمْتُكَ مِنْ غَيْرِ السَّدَادِ سَدَادًا»
(بُستی، ۱۹۸۹ م: ۷۲).

یعنی؛ اگر سخن استواری برای گفتن نمی‌یابی، راه درست، دم فرو بستن از سخن ناصواب است.

۱۵- این عبارت در چاپ افشار به صورت «وَأَسَاك» آمده که غلط است.

۱۶- احترام به بزرگان و احتراز از احترام به فرومایگان، از عقاید ایرانی است که نمونه آن را در کلام زیر از بزرگمهر حکیم می‌بینیم: «وَقَالَ بُزْرَجْمِهْرُ: غَامِلُوا أَحْرَارَ النَّاسِ بِمَحْضِ الْمَوَدَّةِ وَ غَامِلُوا الْعَامَّةَ بِالرَّغْبَةِ وَ الرُّهْبَةِ وَ سَوِّسُوا السُّفْلَةَ بِالْمَخَافَةِ وَ الْهَيْبَةِ. وَ قَرِيبٌ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ بَعْضِهِمْ: الْكَرِيمُ يَلِينُ إِذَا اسْتَعْطَفَ وَ اللَّئِيمُ يَقْسُو إِذَا أَلْفَفَ» (عسکری، بی‌تا، ج ۲: ۹۰).

۱۷- در ادب عربی منبعی برای این عبارت نیافتیم.

۱۸- این مثل در مجمع‌الأمثال میدانی به شکل زیر آمده است: «إِنَّ أَدَمَ حَرِيصٌ عَلَى مَا مُنِعَ مِنْهُ: آدمی بر چیزی که از آن منع شده حریص است» (میدانی، بی‌تا، ج ۱: ۱۲۰).

۱۹- منبع این بیت کتاب المحاسن والأضداد است:

«وَجُرِحَ السَّيْفُ تَأْسُوهَ فَيَبْرَأُ وَ جُرِحَ الدَّهْرُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ
جَرَاحَاتُ الطَّعَانِ لَهَا التَّيَأَامُ وَ مَا يَلْتَأَمُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ»
(جاحظ، ۱۴۲۳ ق: ۴۱).

معادل این عبارت سخن منسوب به علی (ع) است: «وَكَلِمُ اللِّسَانِ أَنْكِي مِنْ كَلِمِ السِّنَانِ: جراحات زبان برنده‌تر از زخم‌های نیزه است» (ابن أبی‌الحدید، ۱۴۱۸ ق، ج ۱: ۴۸۱۹). در امثال ایرانی نیز آمده است: «مردی با شیری دوستی داشت. روزی زنش در گوش او گفت: این چه دوستی است که نمی‌تواند درست غذا بخورد. شیر شنید و دست از غذا کشید و از مرد با خشم فراوان خواست که شمشیر را بر فرق او بکوبد. مرد به ناچار با شمشیر به سر او زد و شیر از خانه او رفت. سال‌ها بعد آن دو یکدیگر را ملاقات کردند. مرد پرسید: راستی جای آن ضربه

شمشیر خوب شد؟ شیر گفت: خوب شد، ولی جای زخم زبان همسرت در دلم هنوز خوب نشده است» (انجوی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۱۸۶).

در *گلستان* عبارتی با این مضمون وجود دارد: «هر که را رنجی به دل رسانیدی، اگر در عقب آن صد راحت برسانی، از پاداش آن یک رنجش ایمن مباش که پیکان از جراحت به در آید و آزار در دل بماند» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۲۳). در *کلیله و دمنه* آمده است: «قَدْ تَقَطَّعَ الشَّجَرَةُ بِالْفُؤُوسِ فَتُنَبَّتْ وَ يَقْطَعُ اللَّحْمَ بِالسُّيُوفِ فَيَنْدَمِلُ وَاللِّسَانَ لَا يَنْدَمِلُ جُرْحُهُ وَالتَّنْصُولُ تَغِيبُ فِي الْجَوْفِ فَتَنْزَعُ وَالْقَوْلُ إِذَا وَصَلَ فِي الْقَلْبِ لَمْ يُنْزَعْ: درخت با تبر بریده می شود، سپس می روید و گوشت با شمشیر بریده می شود، سپس بهبود می یابد، ولی زخم زبان بهبود نمی یابد. تیر در دست فرو می رود، سپس بیرون می آید، در حالی که سخن هنگامی که به قلب رسید، بیرون نمی آید» (ابن مقفع، ۱۳۵۵، ج ۱: ۲۱۲).

«طَعَنُ اللَّسَانِ أَنْفَذَ مِنْ طَعَنِ السِّنَانِ: زخم زبان از زخم نیزه کاری تر است» (زمخشری، ۱۹۸۷م، ج ۲: ۱۵۱).

«طَعَنُ اللَّسَانِ كَوَخَزِ السِّنَانِ: زخم زبان چون زخم نیزه است» (میدانی، بی تا، ج ۱: ۴۳۳).

«زخم سنان بر تن است و زخم زبان بر جان» و «حرف هست از شمشیر بدتر» (دهخدا، ۱۳۸۳، ج ۲: ۸۹۹).

«ز زخم سنان بیش زخم زبان
که این تن کند خسته و آن روان»
(همان: ۹۰۶).

به شوخی میالای هرگز زبان
که شوخی به هم درکشد اخمها
ندیدم به زخم زبان التیام
که خون جوشد از زیر این زخمها»
(شهریار، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۱۵۷).

۲۰- ممکن است برخی از این مضامین مشترک آن قدر بدیهی باشد که احتمال تأثیر پذیری را ضعیف نشان دهد. در این موارد، مدعی نیستیم که شجاع یا هر کس دیگری این نوع مضامین عام را اقتباس کرده است، بلکه هدف ما نشان دادن شهرت و رواج این امثال در ایران و نقل آنها در منابع عربی است. علاوه بر شواهد متن، در پی نوشتها نیز چنان که مشاهده می شود، به تناسب به اندیشه های ایرانی اشاره کرده ایم.

۲۱- «برادر هم دوست به» (شکورزاده، ۱۳۸۰: ۲۲۳) و «بیگانه اگر وفا کند، خویش من است» (دهخدا، ۱۳۸۳، ج ۱: ۴۹۰).

«رُبَّ بَعِيدٍ لَا يُفْقَدُ بَرَّهُ، وَ قَرِيبٍ لَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ: چه بسیار (شخص) دوری که نیکی‌اش گم نمی‌شود و (چه بسا شخص) نزدیکی که از بدی‌اش امان وجود ندارد» (میدانی، بی‌تا، ج ۱: ۳۱۰).

«که هر کو برادر بُود دوست به
چو دشمن بُود بی پی و پوست به»
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۷۳۸).

۲۲- «الْعَاقِلُ الْمُسْتَوْحِشُ مِنْ زَمَانِهِ مُنْفَرِدٌ عَنْ إِخْوَانِهِ: عاقل کسی است که از روزگار خود می‌ترسد و از برادران خود دوری می‌نماید» (اصفهانی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۲۹).

۲۳- اشاره‌ای است به سخن علی (ع): «الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ وَثَاقَهُ: سخن در بند توست، تا آن را نگفته‌ای و همین که بر زبانش آوردی، تو در بند او و در اختیار او هستی» (نهج/البلاغه/ ن ۳۸۷). معادل «إِنْفِرِدْ بِسِرِّكَ وَ لَا تَوْدِعْ حَازِمًا فَيُزِلْ وَلَا جَاهِلًا فَيُخُون: رازت را خود پاسداری کن و آن را به دوراندیش مسپار تا مبادا بلغزد و به نادان مگو تا مبادا خیانت کند» (ابن‌حمدون، ۱۴۱۷ق، ۳: ۱۵۰) و «صَدْرُكَ أَوْسَعُ لِسِرِّكَ: سینه‌ات برای (نگه داشتن) رازت فراخ‌تر است» (میدانی، بی‌تا، ج ۱: ۳۹۶).

۲۴- معادل:

«حدیث عشق از آن بطلال منیوش	که در سختی کند یاری فراموش»
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۴۸).	
«دوست نباشد به حقیقت که او	دوست فراموش کند در بلا»
(همان، ۱۳۸۲: ۲)	
«دوستان را به گاه سود و زیان	بتوان دید و آرمود توان»
(سنایی، ۱۳۸۳: ۴۴۵).	

در روضه خلد نیز حکمتی با این مضمون وجود دارد: «تا مرد را نیازمایی، با وی دوستی مکن» (خوافی، ۱۳۹۲: ۲۶۰). معادل این ابیات در فرهنگ عربی:

«دَعَوَى الْإِخَاءَ عَلَى الرَّخَاءِ كَثِيرَةً بَلْ فِي الشَّدَائِدِ تُعَرَفُ الْإِخْوَانُ»
(عاملی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۲۹۱).

یعنی؛ دعوی برادری در هنگام فراخی فراوان است. (اما) برادران و یاران در موقع سختیها شناخته می شوند.

«صَدِيقُكَ مَنْ رَأَاكَ عِنْدَ شِدَّةٍ فَكُلُّ تَرَاهُ فِي الرَّخَاءِ مُرَاعَا»
(اصفهانى، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۱۷).

یعنی؛ دوست تو کسی است که در شدت و سختی مراعات احوال تو را کند، در فراخی نعمت همه کس را اهل مراعات می یابی.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

الآبى، منصور بن الحسين الرازى. (۱۴۲۴ق.). *نثر الدر في المحاضرات*. تحقيق خالد عبدالغنى محفوظ. بيروت: دار الكتب العلمية.
الأبشيهي، شهاب الدين محمد. (۱۴۱۹ق.). *المستطرف في كل فن مستظرف*. بيروت: عالم الكتب.

ابن أبي الحديد، ابوحامد عز الدين بن هبة. (۱۴۱۸ق.). *شرح نهج البلاغة*. تحقيق محمد عبدالكريم النمرى. بيروت: دار الكتب العلمية.

ابن حمدون، محمد بن الحسن. (۱۴۱۷ق.). *التذكرة الحمدونية*. بيروت: دار صادر.

ابن سلام، ابوعبيد القاسم. (۱۹۸۰م.). *كتاب الأمثال*. حققه و علق عليه و قدم له عبدالمجيد القطامش. بيروت: دار المأمون للتراث.

ابن قتيبه، أبو محمد عبدالله. (۱۴۱۸ق.). *عيون الأخبار*. بيروت: دار الكتب العلمية.

ابن مسكويه، ابوعلی احمد. (۱۴۱۶ق.). *الحكمة الخالدة*. تحقيق عبدالرحمن بدوى. بيروت: دار الأندلس.

ابن مقفع، عبدالله. (۱۳۵۵). *كلیله و دمنه*. القاهرة: المطبعة الأميرية ببولاق.

- _____ . (بی تا). *الأدب الصغير والأدب الكبير*. بیروت: دار صادر.
- افشار، ایرج. (۱۳۵۶). *مقدمه بر انیس الناس*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۵۳). *تمثیل و مثل*. تهران: امیرکبیر.
- انوری، محمد بن محمد. (۱۳۷۶). *دیوان*. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- البستی، ابوالفتح. (۱۹۸۹م.). *دیوان أبی الفتح البستی*. تحقیق دریه الخطیب، لطفی الصقال. دمشق: مجمع اللغة العربية.
- ابوعثمان، عمرو بن بحر (۴۲۳ق.). *المحاسن والأضداد*. بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- ابونواس، الحسن بن هانی. (۱۹۷۲م.). *دیوان أبی نواس*. ج ۲. بیروت: دار النشر الكتاب العربي.
- تخارستانی بشار بن برد. (۴۱۳ق.). *الدیوان*. شرحه و رتب قوافیه و قدم له مهري محمد ناصرالدین. بیروت - لبنان: دار الكتب العلمیة.
- تمیمی آمدی، ابوالفتح عبدالواحد. (بی تا). *غرر الحکم و درر الکلم*. تحقیق علیرضا برازش. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- الثعالبی، ابومنصور عبدالملک. (۱۴۰۳ق.). *یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*. تحقیق مفید محمد قمحیة. طرابلس: دار الكتب العلمیة.
- _____ . (۱۴۰۱ق.). *التمثیل والمحاضرة*. تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو. بیروت: الدار العربیة للكتاب.
- _____ . (۱۴۲۱ق.). *الشکوی والعتاب*. تحقیق: إلهام عبدالوهاب. کویت: المجلس الوطنی للثقافة والفنون والآداب.
- خوافی، مجد. (۱۳۹۲). *روضه خلد*. تهران: انتشارات یار دانش.
- خواندمیر، غیاث الدین. (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*. به تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: ختیم.
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی*. (۱۳۸۳). «ابراهیم سلطان». سید علی آل داود. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. ج ۲. صص ۵۱۵-۵۱۲.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۳). *امثال و حکم*. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

الراغب الأصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۲۰ق.). *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء*. بیروت: شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم.

الزمخشري، أبو القاسم محمود. (۱۴۱۲ق.). *ربيع الأبرار ونصوص الأخيار*. بیروت: مؤسسة العلمية.

_____ . (۱۹۸۷م.). *المستقصى في أمثال العرب*. بیروت: دار الكتب العلمية.

سبزیان پور، وحید و سارا حسنی. (۱۳۹۲). *پژوهشی در منابع و مآخذ روضه خلد*. تهران: انتشارات یار دانش.

سبزیان پور، وحید و امیر ارسلان حسن زاده. (۱۳۹۲). «مقدمه کلیله و دمنه و باب برزویه طبیب؛ دریچه‌ای بر فرهنگ و تربیت در ایران باستان». *نشریه علمی، پژوهشی پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*. سال پنجم. شماره ۲۰. صص ۱۰۳-۱۳۶.

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۸). *بوستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی.

_____ . (۱۳۸۱). *گلستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی.

_____ . (۱۳۸۲). *گلیات سعدی*. تهران: اقبال.

سمرقندی، عبدالرزاق بن اسحاق. (۱۳۷۲). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. تحقیق عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۳). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

شجاع. (۱۳۵۶). *انیس الناس*. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

شکورزاده بلوری، ابراهیم. (۱۳۸۰). *دوازده هزار مَثَل فارسی و سی هزار معادل آنها*. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

شهریار، محمدحسین. (۱۳۶۹). *دیوان*. تهران: زرین و نگاه.

- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۸۴). *نثر الالکی*. تحقیق محمدحسن زبری. مشهد: آستان قدس رضوی؛ بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- الطرطوشی، أبوبکر. (۱۲۸۹م.). *سراج الملوك*. مصر: من أوائل المطبوعات العربية.
- العاملي الهمذاني، بهاءالدين. (۱۴۱۸ق.). *الكشكول*. تحقیق: محمد عبدالکريم النمری. بیروت: دارالکتب العلمية.
- العسکری، أبو هلال. (بی تا). *ديوان المعاني*. بیروت: دار الجیل.
- عطّار نیشابوری، فريدالدين محمد. (۱۳۸۵). *مصیبت نامه*. تحقیق: عبدالوهاب نورانی وصال. تهران: زوّار.
- _____ . (۱۳۶۶). *منطق الطیر*. به اهتمام احمد رنجبر. تهران: انتشارات اساطیر.
- عنصرالمعالی، قابوس بن وشمگیر. (۱۳۶۶). *قابوس نامه*. به اهتمام غلامحسین یوسفی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عوفی، محمد بن محمد. (۱۳۸۶). *متن انتقادی جوامع الحکایات و لوازم الروایات*. تحقیق مظاهر مصفا، امیری فیروزکوهی و امیربانو مصفا (کریمی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. بر مبنای چاپ مسکو. تهران: هرمس.
- فریومدی، ابن یمین. (۱۳۱۸). *ديوان قطعات و رباعیات*. با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: مروج.
- محمّد، حسینعلی. (۱۳۷۷). *متنبي و سعدی*. تهران: انتشارات روزنه.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات اساطیر.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۹). *مثنوی معنوی*. به سعی رینولد الین نیکلسون. تهران: نگاه.
- المیدانی، أبو الفضل أحمد. (بی تا). *مجمع الأمثال*. تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. بیروت: دار المعرفة.

نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۶). *کلیات خمسہ*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

نہج البلاغہ. (۱۳۸۵). ترجمہ محمد دشتی. تهران: آدینہ سبز.

وطواط، محمد بن ابراہیم. (۱۴۲۹ق.). *غرر الخصاص الواضحة*. بیروت: دارالکتب العلمیة.